

آواز فرهنگی و اجتماعی

سال اول، دوره ۱ و شماره ۱۳۹۶

(شماره ۸ و ۹)

تولید و توزیع

پروفسور محترم، دکتر محمد علی...

پروفسور محترم، دکتر محمد علی...

پروفسور محترم، دکتر محمد علی...

پروفسور محترم، دکتر محمد علی...



فصلنامه فرهنگی و اجتماعی

فصلنامه فرهنگی و اجتماعی

• تاریخچه و معرفی موسیقی در ایران (۲۱) - سری جرج داری - نگاه‌های نوین به شورشی و «شیخ علی» شیخ
• سید حسن آقایی - چرا می‌خواندیم؟ به و ترجمه حسن آقایی - نوآوری و طبری - دکتر عباس زاهدی
• آثار مشهور به لاتا جلال‌الدین بلخی - دکتر اسم بری - جشن آوازی افغان - حسن حسینی - عشق بهواد در
• انتقال گری - مکتب تبریز - حمد انوری - سفرنامه سید بهرنگی به مراغه - احمد حسینی - سلاخی و (امام) (ملی)
• حسن (۱۵) - طاهر نهمانی - شعله‌های ملایم - سید
• خطوط موزی (داستان کوتاه) - طاهر نهمانی - شعر ایران و جهان - سید بهرنگی

صفحه / فهرست مطالب

۰۳ تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم (سخنِ نخست)

■ ویژه‌نامهٔ استاد شهریار

۰۸ بررسی منظومهٔ حیدربابا از دیدگاه رمانتیسم، دکتر ابراهیم رنجبر

۲۴ یادداشتی بر موسیقی شعر شهریار، طغرل طهماسبی

۳۱ جنبهٔ انسانی و جهانی شعر شهریار، دکتر رحمان مشتاق‌مهر

۴۲ شهریار، اُسوهٔ میهن‌دوستی، داریوش احمدی

■ جامعه و فرهنگ

۵۸ تاریخچه و مبانی موسیقی در ایران (۴)، هنری جُرج فارمر

۶۸ نگاهی دوباره به شریعتی و «تشیع علوی، تشیع صفوی»، سید مجتبی آقایی

۸۳ چرا می‌خندیم؟، مهری فرّخی فیض‌الاسلامی

۸۶ سلاخی واژه‌ها (طنز)

■ ادبیات

۹۰ فردوسی و طبری، دکتر عباس زریاب‌خویی

۹۹ آثار منشور مولانا جلال‌الدین بلخی، دکتر اصغر برزی

۱۱۱ خطوط موازی (داستان کوتاه)، نیلوفر شاطری

۱۱۶ شعر ایران و جهان (نشید، عباسی؛ پارکر)

۱۱۹ دمی با حافظ (۵)، طغرل طهماسبی

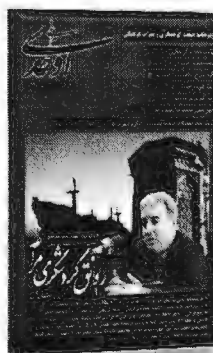
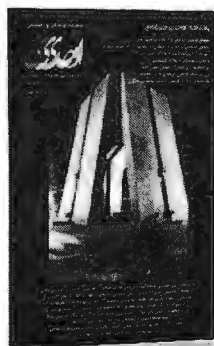
■ تاریخ و میراث فرهنگی

۱۲۲ جشن ایرانی مهرگان، مجتبی مینوی

۱۳۴ نقش بهزاد در شکل‌گیری مکتب تبریز، م.م. اشرفی، ترجمهٔ زهره فیضی

۱۴۴ سفرنامهٔ صمد بهرنگی به مراغه، اصغر محمدزاده

۱۶۱ شعله‌های مانا: علی گل‌باز



سخنِ نخست

دوست دارم شعرا که من بوم و بوم نور را



چو با آدمی، جفت گردد پری

نگوید پری، جز به لفظ دری

عنصری

پاسداشت از سرزمین و زبان دو امور بایسته‌ای است که بر هر دولت، با هر دیدگاهی، لازم است تا با آن به استقلال سیاسی و فرهنگی برسد. ایران عزیز ما، همواره در گذارِ تاریخِ پُرفراز و نشیبِ خود شاهد دردها و رنج‌هایی بوده از مُثله‌شدن و جداییِ بخش‌های بزرگی از خویشتنِ خویش و به تبعِ آن از هم پاشیدگی و برافتادنِ فرهنگِ سترگ و رخشای هزار ساله‌اش!

دو سونامی بااهمیت و البته بسیار خطرناکِ فرهنگی (یورش تازیان و مغولان)، طی هزار سالِ بداختری و سیاه‌بختیِ ایران بزرگ، مرزهای جغرافیایی و فرهنگی ما را به قدری گرانمند و متناهی کرد که گذر از این شوربختی را همتی والا و شایسته لازم است.

آن روز که خواجه شیراز بیت مشهور: «شگرشکن شوند همه طوطیانِ هند / زین قندِ پارسی که به بنگاله می‌رود» را با سرافرازی می‌سرود، هرگز اندیشه و هراسی در دل نداشت که شاید این بیتِ دُردآور، روزی به طنزی دُردآور تبدیل شود؛ نه که مسئولان امر، بل پارسی‌زبانان نیز پارسی را در درون مرزها پاس نخواستند داشت، چه برسد که در اندیشه گسترش آن در بیرون مرزها باشند.

گاهی می‌اندیشیم: عطایش را به لقایش ببخشیم، خوش‌تر است؛ پاسداشت و گسترش آن پیشکش، به ستیزش برنخیزیم!

باری ...

با تمام بداندیشی کج‌اندیشان مبنی بر پرداختِ بیش از حدّ «اوحدی» بر موضوعِ ایران و زبانِ رفیع پارسی، برآنیم که این زبان و ادبِ بیش از پیش بر بادرفته و از یادرفته را ارج نهیم و قدردانش باشیم؛ نه چون گاه‌نامه‌هایی که چندی است، بنابه تکلیف، یادنامه‌هایی مجوّف، بیست و هفتم شهریور هر سال برگزار می‌کنند و در آن اعلام می‌دارند که: «۲۷ شهریور، روز شعر و ادب فارسی و روز بزرگداشت استاد سیدمحمدحسین شهریار گرامی باد!»، بلکه در حدّ وسع به عمل!

هنوز هم که هنوز است، ستیز بر سرِ اینکه چرا روز شعر و ادب پارسی را سال‌روزِ وفات شهریار انتخاب کرده‌اند، ادامه دارد! دوستانِ نگران، خدای را سپاسمند باشیم که هنوز بزرگداشتی با این نام، هرچند نه در حدّ این نام، هر سال یک‌بار برگزار می‌شود؛ دردا از آن روزی که غمنامه‌ای بر زبان و ادب پارسی برگزار شود و «کاین آبِ رفته باز نیاید به جوی خویش»!

جانِ کلام، با شعر زیبای «تورا ای کهن بوم و بر دوست دارم» از مهدی اخوان ثالث:

ز پوچ جهان هیچ اگر دوست دارم	تورا ای کهن بوم و بر دوست دارم
تورا ای کهن پیر جاوید بُرنا	تورا دوست دارم، اگر دوست دارم
تورا ای گرانمایه، دیرینه ایران	تورا ای گرامی گُهر، دوست دارم
تورا ای کهن زاد بوم بزرگان	بزرگ آفرین نامور دوست دارم
هنروار اندیشه‌ات رخشَد و من	هم اندیشه‌ات، هم هنر دوست دارم
اگر قولِ افسانه، یا متنِ تاریخ	وگر نقد و نقلِ سیرِ دوست دارم
اگر خامه تیشه‌ست و خطِ نقر در سنگ	بر اوراقِ کوه و کمر دوست دارم
وگر ضبطِ دفتر ز مشکین مُرگب	نین خامه، یا کلکِ پر دوست دارم
گمان‌های تو چون یقین می‌ستایم	عیان‌های تو چون خبر دوست دارم
به جان، پاک پیغمبرِ باستان	که پیری‌ست روشن‌نگر، دوست دارم
سه‌نیکش بهینِ رهنمای جهان است	مفیدی چنین مختصر دوست دارم
ابرِ مردِ ایرانی را هبَر بود	من ایرانی را هبَر دوست دارم

نه کُشت و نه دستورِ کُشتن به کس داد
 من آن راستین‌پیر را، گرچه رفته‌است
 هم آن پورِ بیدازدل بامدادت
 قری‌مزدک آن هوشِ جاویدِ اعصار
 دلیرانه جان باخت در جنگِ بیداد
 جهانگیر و دادآفرین‌فکرتی داشت
 ستایش‌کنانِ مانیِ ارجمندت
 هم آن نقش‌پردازِ ارواحِ برتر
 همه کشتزارانت، از دیم و فاراب
 کویرت چو دریا و کوهت چو جنگل
 شهیدانِ جانباز و فرزانه‌ات را
 به لطفِ نسیمِ سَحَرِ روحشان را
 هم افکارِ پُرشورشان را که اعصار
 هم آثارشان را، چه پند و چه پیغام
 من آن جاودانِ یادِ مردان که بودند
 همه شاعرانِ تو و آثارشان را
 زِ فردوسی، آن کاخِ افسانه کافراخت
 زِ خیام، خشم و خروشی که جاوید
 زِ عطار، آن سوز و سودایِ پُر‌درد
 وز آن شیفته‌شمس، شور و شراری
 زِ سعدی و از حافظ و از نظامی
 خوشا رشت و گرگان و مازندران
 خوشا حوزه‌شربِ کارون و اهواز

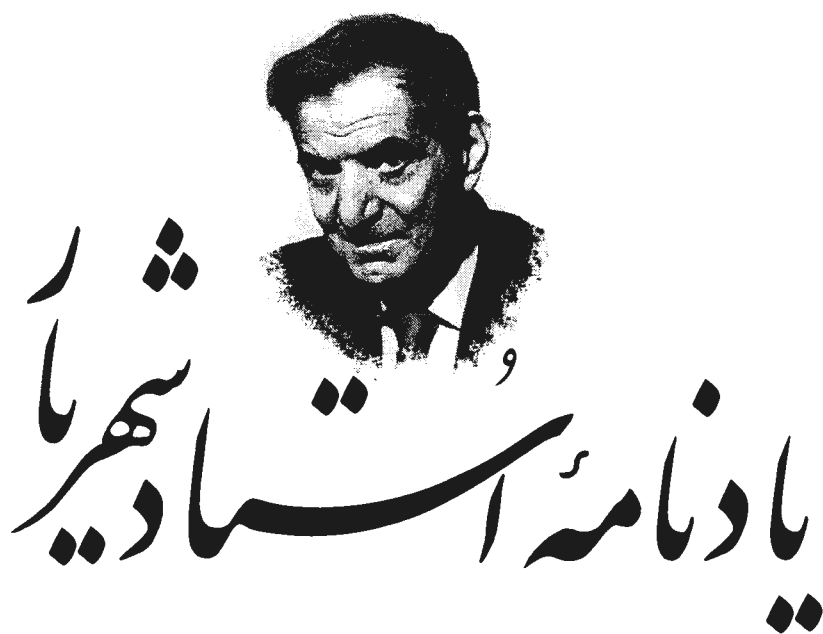
ازین‌روش هم معتبر دوست دارم
 از افسانه آن سوی‌تر دوست دارم
 نیشابوریِ هورفر دوست دارم
 که‌ش از هر نگاه و نظر دوست دارم
 من آن شیردل، دادگر دوست دارم
 فزون‌ترش زین رهگذر دوست دارم
 چو نقاش و پیغام‌ور دوست دارم
 هم آرژنگ، آن نقشگر دوست دارم
 همه دشت و در، جوی و جر دوست دارم
 همه بوم و بر، خشک و تر دوست دارم
 که بودند فخرِ بشر، دوست دارم
 چنان چون زِ آهن جگر دوست دارم
 از آن گشته زیر و زَبَر دوست دارم
 وگر چند سطری خبر دوست دارم
 به هر قرن چندین نفر دوست دارم
 به پاکی نسیمِ سَحَرِ دوست دارم
 در آفاقِ فخر و ظفر دوست دارم
 کُند در دل و جان اثر دوست دارم
 که انگیزد از جانِ شَرَر دوست دارم
 که جان را کُند شعله‌ور دوست دارم
 همه شور و شعر و سَمَر دوست دارم
 که‌شان همچو بحرِ خزر دوست دارم
 که شیرین‌ترینش از شکر دوست دارم

فَری آذرآبادگانِ بزرگت
صفاهانِ نصفِ جهانِ تو را من
خوشا خطّه نُخبه‌زایِ خراسان
زهی شهرِ شیرازِ جنتِ طرازت
بَر و بومِ کُرد و بلوچِ تو را چون
خوشا طُرفِ کرمان و مرزِ جنوب
من افغانِ هم‌ریشه‌مان را که باغی‌ست
کهنِ سغد و خوارزم را با کویرش
عراق و خلیجِ تو را چون و رازورد
هم ازان و قفقازِ دیرینه‌مان را
چو دیروز افسانه، فردایِ رویات
هم افسانه‌ات را، که خوش‌تر زِ طفلان
هم آفاقِ رؤیایی‌ات را که جاوید
تو در اوجِ بودی، به معنا و صورت
دگرباره بَرشو به اوجِ معانی
نه شرقی، نه غربی، نه تازی‌شدن را
جهان تا جهان است، پیروز باشی

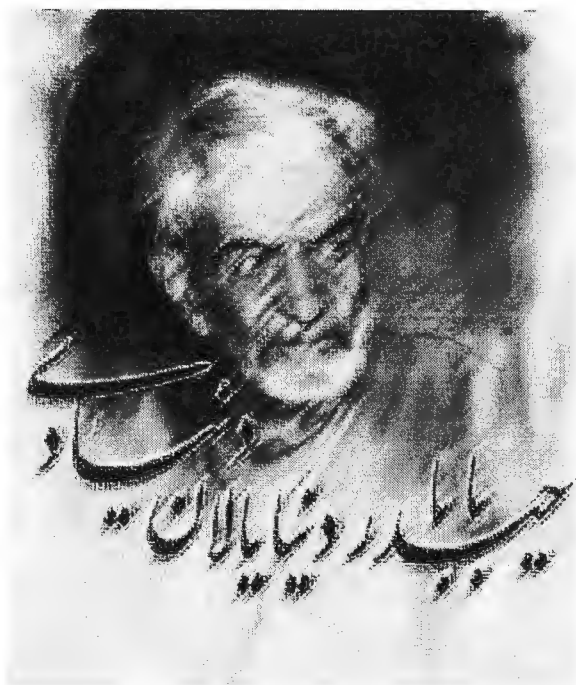
من آن پیشگامِ خطرِ دوست دارم
فُزون‌تر زِ نصفِ دگرِ دوست دارم
ز جان و دلِ آن پهنه‌ورِ دوست دارم
من آن مهدِ ذوق و هنرِ دوست دارم
درختِ نجابت‌نَمِ دوست دارم
که‌شان خشک‌وَتَر، بحر و بَرِ دوست دارم
به چنگِ بَتر از تَرِ دوست دارم
که‌شان باختِ دوده‌ئی قَجَرِ دوست دارم
که دیوارِ چینِ راست در، دوست دارم
چو پُوری سَرایِ پدرِ دوست دارم
به جانِ این یک و آن دگرِ دوست دارم
پرویانَدَمِ بال و پَر، دوست دارم
به جای خود این هر دو سرِ دوست دارم
من آن اوجِ قَدر و خطرِ دوست دارم
که‌ت این تازه‌رنگ و صُورِ دوست دارم
برای تو، ای بوم و بَرِ دوست دارم
بَرومند و بیدار و بهروز باشی

طغرل طهماسبی

مدیر مسئول



بررسی منظومه حیدربابا از دید رمانتیسم



دکتر ابراهیم رنجبر
(دانشیار دانشگاه تبریز)



مقدمه

سید محمدحسین بهجت تبریزی متخلص به شهریار در سال ۱۲۸۵ هجری شمسی / ۱۹۰۶ میلادی در تبریز به دنیا آمد. پدرش حاج میرزا آقای خشکنابی، مردی متدین و باسواد و وکیل ممتاز دادگستری تبریز و در میان اقوامش محترم بود. این مرد در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی از دنیا رفت. محمدحسین در عین حال که در تبریز تحصیل می کرد، در زمان حیات پدرش به روستای خشکناب رفت و آمد می کرد و ایام

با صفای کودکی و نوجوانی را در محیط باصفا و پرطراوت روستا در میان اقوامش به عزّت و احترام می‌گذرانند. او پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی آن روزگار در تبریز، جهت تکمیل تحصیلات به تهران رفت و در رشته پزشکی به تحصیل پرداخت. اما طب با روح مهرجو و طبع نازک او سازگار نبود. در اواخر تحصیل به دنبال عشقی نافرجام از تحصیل دست کشید و مسیر زندگی‌اش به کلی دگرگون گشت. او که در ایّام تحصیل شعر می‌سرود، شاعری را بر پزشکی ترجیح داد. دوری از روستایی که محیط آن دل محمدحسین را نوازش می‌کرد و مرگ پدر که یادآور به پایان آمدن ایّام عزّت و احترام در میان اقوام بود و همچنین عشق سوزان بدفرجامی که دمی روح او را رها نمی‌کرد، دست در دست هم دادند تا از شهریار انسانی بسیار عاطفی و شاعری با روح لطیف و زبان نرم و شعر سوزناک بسازند. یکی از محصولات این احوال منظومه ترکی «حیدربابا» است که شهریار بخش اول آن را در سال ۱۳۲۹ و بخش دوم آن را در سال ۱۳۳۲ سرود. او با این منظومه بی‌بدیل لقب شاعر روستا گرفت. این منظومه آینده‌ای تمام‌نما از روحیات، عادات، سنت‌ها، آرزوها و حسرت‌های سرزمین مادری شاعر است. این شاعر روز ۲۷ شهریور ۱۳۶۷ هجری شمسی / ۱۹۸۸ میلادی چهره در نقاب خاک کشید.^۱

گستره معنایی واژه رمانتیسم به قدری فزونی گرفته است که دیگر این واژه به‌خودی‌خود هیچ معنایی را نمی‌رساند و لازم است رمانتیسم هر کشوری را به دلیل تمایزهای منحصر به‌فرد آن از رمانتیسم کشورهای دیگر تفکیک کرد (ولک و وارن ۱۳۷۳: ۷)؛ ولی در کنار این باید افزود که مشترکات و شباهت‌های رمانتیسم در کشورهای مختلف به حدّی است که متمایز تلقی کردن آن‌ها از یکدیگر بر اساس مقایسه علمی سنجیده‌ای استوار نخواهد بود (صدری‌نیا ۱۳۸۲: ۳). با همه این‌ها مفاهیم این مکتب ادبی برای غالب محققان روشن است.

توجه به طبیعت و مظاهر زندگی روستایی، ضبط ادب عامّه، آزادی بیان در تخیل، ترجیح دادن احساس بر عقل، ترجیح دادن الهام بر قاعده‌های زندگی، غلیان احساسات اندوه‌بار در شعر، جریان پرشور عواطف شعر، خلق صحنه‌ها و موقیّت‌های مبهم و اسرارآمیز از جمله مشخصه‌های رمانتیسم به شمار می‌روند.

شهریار در ضمن اظهار نظر دربارهٔ مکتب‌های ادبی غربی، تحلیل خود را دربارهٔ این مکاتب چنین بیان می‌کند که آنچه تاکنون از مکاتب ادبی غرب برای ادبیات ما محل استفاده قرار گرفته، همین مکتب رمانتیسم است و سایر مکتب‌های اروپایی چیزی نیستند که سبک انشای مخصوص داشته باشند، بلکه تمامی این مکاتب به نوعی و عنوانی دیگر در ادبیات کهن ما موجود است. او رمانتیسم را تازه‌ترین مکتب در ادبیات فارسی می‌داند و امپرسیونیسم را خلاصهٔ رمانتیسم و در حکم «نت برداشتن» از آن معرفی می‌کند. شهریار در مورد تقلید از مکتب‌های غربی، مکتب رمانتیسم را از سایر مکاتب مستثنا می‌کند و عقیده دارد که مکتب رمانتیسم اکنون مال خودمان است؛ زیرا این مکتب از پنجاه شصت سال پیش در ادبیات ما وارد شده و شاهکارهایی هم بر اساس آن ساخته شده و رسمیت پیدا کرده است. او رمانتیسم را تنها مخصوص ادبیات فارسی نمی‌داند، بلکه آن را مکتبی رایج و معمول در همهٔ دنیا معرفی می‌کند (شهریار ۱۳۹۱: ۳۹، ۵۳) و معتقد است که مکتب رمانتیسم برای شرح و بسط دادن موضوعاتی که نظر به اهمیتشان نیاز به تفسیر و شرح دارند، به کار گرفته می‌شود. شهریار از میان اموری از قبیل آزادی هنر، بیان احساسات، تخیل و فانتزی، نقاشی و تابلوسازی که غریبان برای معرفی رمانتیسم به کار می‌برند، تنها عنصرهای تخیل و تابلوسازی را مفید و برای ادبیات ما جدید تلقی می‌کند؛ زیرا از نظر او تابلوسازی ادبیات فارسی کلاسیک و تنها متکی به حس بصر است و با تابلوسازی جدید رمانتیسم - که تمامی اطراف و مناظر موضوع را مورد توجه قرار می‌دهد - تفاوت اساسی و آشکار دارد. او همچنین رمانتیسم را شیوه‌ای تازه برای بیان و محتوا معرفی می‌کند. از نظر او تازگی آن است که هیجان و تأثیر ایجاد کند. او ارادهٔ تعریفی جامع و مانع از رمانتیسم را چون بسیاری از موضوعات ادبی امری دشوار می‌داند. در یک نگاه کلی می‌توان گفت که مفهوم عمدهٔ رمانتیسم از منظر او صحنه‌آرایی موضوع با تمامی اطراف و حواشی آن یا همان تابلوسازی جامع و تخیلی و فانتزی جدیدی است که فقط به خود رمانتیسم اختصاص دارد. او در تابلوسازی جامع رمانتیسم از سه تابلو مریم، اثر میرزاده عشقی و در تخیل رمانتیسم از افسانهٔ نیما به عنوان نمونهٔ کامل یاد می‌کند:

نخست شعر کز این در سزای سرمشقی است / اگر درست بخواهی سه تابلوی عشقی است

سپس خلاصهٔ رمانتیک سبک ثانی ماست / که نقش روشن آن در افسانهٔ نیماست

(شهریار ۱۳۹۱: ۳۹۸/۲)

البته نباید تصوّر کرد که شهریار رمانتیسم را صرفاً از کتب آموخته است، بلکه «از مادر رمانتیک زاده شده است» (شفیعی ۱۳۹۰: ۴۷۳). اقامت در شهر پُرازدحامی مثل تبریز و سفرهای مکرّر به روستا و گذارندن خوش‌ترین ایّام عمر خویش، یعنی دوران کودکی و نوجوانی، و احساس لذّت احترام خویشاوندان روستانشین، موجب شد که شهریار با حال و هوای روستا با تمام سادگی‌ها و صفای آن انس گرفت و آداب و فرهنگ روستایی در اندیشه و روانش «كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ» نقش بست. تحصیل و زیست اجباری در شهر شلوغ‌تری مثل تهران، این انس را قوّت بخشید. این گونه تجارب بر رمانتیسم مادرزادی نیرو بخشید و سبب روستاستایی او شد. او روستا را مظهر لطف الهی می‌داند و معتقد است که خداوند روستا و انسان شهر را آفریده است (جعفری ۱۳۷۸: ۸۶).

شهریار همه عمر در خیال زیست و با تخیل شاعرانه خود خوانندگانش را به فضاهایی بُرد که دیگر شاعران هم عصر او غالباً با آن فضاها بیگانه بودند. امتیاز شهریار بر سایر شعرای عصر دو عامل صدق عاطفی و تخیل رمانتیک است و این دو عامل دو روی یک سکه‌اند و از هم تجزیه‌پذیر نیستند. به صورتی که اگر ما صدق عاطفی را امری فراتر از صدق منطقی بدانیم، می‌توانیم به راحتی قبول کنیم که شهریار در جهان تخیل خویش با بسیاری از ماجراها روبه‌رو بوده است که شاید تمام یا بخش اعظم آن ماجراها هرگز در قلمرو واقع و جهان حقایق منطقی، وجود نداشته باشد؛ حتّی همان ماجرای عشقی او (شفیعی ۱۳۹۰: ۴۷۳).

در زبان فارسی اسامی شعر رمانتیک طبیعت‌گراست. تصویر مناظر بکر و وحشی طبیعت و بهار و خزان و سپیده و غروب و صبح و شام آن را با خیال و عاطفه مقرون کردن از ویژگی‌های شعر رمانتیک است. رمانتیک‌ها علاوه بر جلوه طاهری و نموده‌های عادی جهان طبیعت به جنبه‌های باطنی و نهفته آن توجّه می‌کنند و طبیعت را جلوه‌ای از عالم قدس می‌دانند. از نظر کالریج مطالعه درست و دقیق طبیعت و مطالعه در مناسبات انسان با طبیعت، به شناخت پروردگار و تشخیص جایگاه انسان در عالم کمک می‌کند (مشرف ۱۳۸۲: ۱۱۷). در آثار رمانتیک از میان فصول مختلف، فصل پاییز به خاطر روحیات

رمانتیک‌ها مرکز ثقل توجه است. کیتس در شعری برای پاییز و شلی در مرثیه‌ای در باب پاییز به ارائه جوهر باطنی پاییز پرداخته‌اند (فورست ۱۳۷۵: ۸۱). در اشعار شهریار نیز مظاهر طبیعت بازتاب گسترده‌ای یافته است، اما بیشتر همراه یأس و اندوه:

زمستان پوستین افزود برتن کدخدایان را / ولیکن پوست خواهد کند ما یک لا قبايان را (شهریار ۱۳۹۱: ۸۶/۱)

در دیوان او شب بسامد قابل توجهی دارد. او شب‌ها را بهترین فرصت برای فکر و اندیشه و بهترین زمان برای یادآوری خاطرات می‌داند:

شب‌ها منم و حجره‌ام و شمع و کتابم / و آن سوی افق، مرغ حق و ناله شبگیر (همان: ۹۷۵/۲)

شب‌ها منم و چشمک محزون ثریا / اشک غمم و زمزمه راز و نیازت (همان: ۹۲۷)

گویی از عشق خبر دارد شب / چه خبرها که به بردارد شب

شب نه چون روز بد و جانکاه است / شب کجا، روز کجا، شب ماه است (همان: ۶۰۶/۱)

روح شعر شهریار در منظومه حیدربابا نیز مانند تعدادی از غزلیات او برخاسته از روح زلال و آلام ناکامی‌های او و تندی‌های زندگی شهری است. گاهی شهریار عواطف خود را جدا از عواطف جمعی، خصوصاً مردم محروم روستا نمی‌بیند. بنابراین شعر او محلی است برای نمایش باورها، سنن، اعتقادات و شیوه‌های معیشتی مردم در روستایی که هنوز از طبیعت فاصله نگرفته و به زندگی صنعتی شهری گرفتار نشده است. بارزترین مشخصه شعر او کاربرد فرهنگ و زبان رایج عامه مردم روستاست؛ هم به زبان فارسی و هم به زبان ترکی.

یکی از مفیدترین و مهم‌ترین روش‌های ادبی که به شعر شاعر روح و جان می‌بخشد و آن را از حالت جمود خارج می‌کند، تصویرسازی شعری است. معمولاً در شعر تصویرسازی از راه‌های مختلف شکل می‌گیرد که از جمله ساده‌ترین و معمول‌ترین آن‌ها روش ترکیب‌سازی، یعنی پیوستن دو کلمه به هم است. اما در شعر رمانتیک تصویر فقط حاصل هم‌نشینی کلمات در کنار هم نیست، بلکه در این نوع تصویرآفرینی جهان بیرونی با تلفیق عنصر خیال زمینه‌ساز تصاویر شاعرانه و رمانتیک می‌شود. به عبارت دیگر بازتاب جهان واقعی در عاطفه و عالم درونی شاعر از جمله مشخصه‌های رمانتیسم است.

این کیفیت را در تمام پاره‌های منظومه حیدربابا می‌بینیم و برای آوردن نمونه تعدادی را در اینجا می‌نویسیم:

حیدر بابا، ایلدیرملر شاخاندا

سنلر، سولار، شاقیلدیب، آخاندا

قیزلار اونا صف باغلیب باخاندا

سلام اولسون شوکتوزه، انلیزه

منیم ده بیر آدیم گل سین دلیزه

(حیدر بابا، زمانی که برق آسمانی می‌درخشد و سیلاب با صدای بلند به راه می‌افتد و دختران روستا

صف می‌کشند و به آن تماشا می‌کنند، درود من بر شوکت شما؛ آن‌گاه مرا نیز به یاد بیاورید.)

در این تابلو یکی از پدیده‌های طبیعی روستا با خاطرات کودکی شاعر هماهنگ شده و عاطفه نوستالژیک او را تحریک کرده است و او با حسرت تصویری زیبا و ساده از آن ارائه کرده است.

در منظومه حیدربابا، شهریار احساس شدید بازگشت به دوران کودکی و حس عمیق نوستالژیک خود را برای بازگشت به آن دوران نشان می‌دهد و از آن ایام با حسرت تمام یاد می‌کند. اگرچه می‌داند که چنین بازگشتی عملاً مقدور نیست، هرگز نمی‌خواهد که خود را از لذت امکانات بی‌انتهای عالم خیال محروم احساس کند:

شنکیل آوا یوردی، عاشیق آلماسی

گاهدان گندوب اورد قوناق قالماسی

داش آتماسی آلما، هیوا سالماسی

قالیب شیرین یوخی کیمین یادیمدا

اثر قویوب روحومدا، هر زادیمدا

(سرزمین شنکیل آوا و سیب عاشق آن، سفر گاهگاهی به آنجا، سنگ انداختن و سیب و بهی از درخت

افکندن؛ مانند رویایی شیرین در یادم مانده و در تمام تن و جانم اثر نهاده است.)

حیدر بابا، قوری گولون قازلاری

گدیکلرین سازاخ چالان سازلاری

کت کوشنن پایزلاری، یازلاری

بیر سینما پرده‌سی دیر گوزۇمده

تک اۇتوروب، سیر اندرم اۇزۇمده

(حیدربابا، مرغابی‌های قوری گول، صدای دل‌نشین گذر باد از تارهای گردنه‌ها، پاییز و بهار روستا و

دشت و صحرای آن؛ مانند پرده سینما در پرده چشم من نشسته است. تنها می‌نشینم و در خودم سیر

می‌کنم.)

حیدر بابا، داغین، داشین، سره‌سی

کهلک اۇخور، دالیسیندا فره‌سی

قوزولارین آغی، بُزو، قره‌سی

بیر گنیدیم داغ-دره‌لر اوزونو

اۇخوییدیم: «چۇبان قیتر قوزونو»

(حیدربابا، پرتگاه کوه و صخره، کبکی که می‌خواند در حالی که جوجه‌هایش به دنبال او هستند، برّه‌های

سفید و خاکستری و سیاه [همه را به یاد دارم. ای کاش به دوران کودکی برمی‌گشتم و] در درّه‌های تورا

می‌رفتم و این ترانه را می‌خواندم: ای چوپان برّه را [از مزارع مردم] بازگردان.)

حیدربابا، کندین گۇنی باتاندا

اوشاقلارون شامین ییپ، یاتاندا

آی بولوتدان چیخیب، قاش-گوز آتاندا

بیزدنده بیر سن اۇنلارا قصه ده

قصه میزده چوخلی غم و غصه ده

(حیدربابا، زمانی که خورشید روستا غروب می‌کند، بچه‌های تو شام خود را می‌خورند و می‌خواهند به

خواب بروند، ماه از پشت ابر غمزه می‌فروشد، قصه ما را به آن بچه‌ها بگو، قصه‌ای که پر از غصه

باشد.)

قاری ننه گنجه ناغیل دیینده

کۆلک قالخیب، قاپ-باجانی دؤینده

قورد گنجینین شنگولوسون یینده

من قایدیب، بیرده اوشاق اولتیدیم

بیر گول آجیب، اوندان سورا سولنیدیم

(زمانی که مادر بزرگ قصه می گوید، باد در و پنجره را به هم می کوبد، قصه مادر بزرگ به نقطه دردناک و

هیجان انگیز می رسد؛ ای کاش به دوره بچگی بر می گشتم و دوباره شکوفا می شدم و سپس می مُردم.)

عمه جانین بال بلله سین ییه ردیم

سُوننان دوروب، اؤس دُونومی گیه ردیم

باخچالاردا تیرینگنی دییه ردیم

آی اوزومی اواز دیرن گولنریم

آغاج مینپ، آت گزدیرن گولنریم

(لقمه عسل عمه را می خوردم، سپس لباس می پوشیدم، در باغچه ها ترانه می خواندم؛ افسوس آن روزی

که ناز می کردم و اسب چوبین می تاختم.)

هَچی خالا چایدا پالتار یوواردی

مَمَدصادق داملارینی سوواردی

هنچ بیلمز دیک داغدی، داشدی، دوواردی

هریان گللدی شیلاغ آتیب، آشاردیق

آللاه، نه خوش غمسیز غمسیز یاشاردیق

(خاله ام، هچی، در رود لباس می شست، محمدصادق پشت بامش را گِل می اندود، در عالم بچگی فرق

کوه و صخره و دیوار را نمی دانستیم؛ از هر جای پست و بلندی جَست می زدیم، خدایا چه زندگی خوش

بی غمی داشتیم.)

این گونه ستایش گذشته و نکوهش حالِ میزترین مختصه مکتب رمانتیسم است و در آثار بسیاری از

شاعران این مکتب حضور پر رنگی دارد. از نظر رمانتیک ها دوران زندگی در بهشت دوران پیش از

آگاهی انسان بوده است. زمانی که او به مرحله خودآگاهی می رسد، موضوع هبوط آدمی پیش می آید.

بنابراین آرزوی بازگشت به دوره پیش آگاهی، زمانی که انسان فارغ از دغدغه ها و تفکرات روزمره بوده

است، در اشعار و آثار رمانتیک نمود فراوانی یافته است. در این شعر، شهریار با بازگشتی نوستالژیک به دوران کودکی - که قایم مقام دوران پیش آگاهی است - تأسف خود را از ایام پیری - که دوران آگاهی است - عمیقاً نشان می دهد.

یکی از بارزترین شعارهای مکتب رمانتیسم آزادی بخشیدن به خیال شاعر است. نیلسون، منتقد بزرگ ادبی، جریان رمانتیسم را عبارت از تخیل و در تقابل با عقل و واقعیت معرفی می کند. این سیلان تخیل در قالب صورخیال و در قالب تصاویر ظاهر می شود. در ابیاتی از منظومه حدریبا اصلی ترین ابزار خیال انگیزی شاعر عبارت از صنعت تشبیه و استعاره است.

قاری نه اوزاداندا ایشینی

گون بولوتدا آیرردی تشینی

قورد قوجالیب، چکدیرنه دیشینی

سوری فالخیب، دولا ییدان آشاردی

بایدالارین سوتی آشیب، داشاردی

(وقتی که رنگین کمان مثل دارِ قالی برافراشته می شود، خورشید در پشت ابرِ پشم را می ریسد، گرگ پیر دندانش را می کشد؛ گله گوسفند از شب ملایم بالا می رود، شیر گوسفندان از بادیه ها سرریز می شود.)
شهریار با خلق تشبیهات بکری مانند تشبیه رنگین کمان به دارِ قالی رنگارنگ مادر بزرگ، تشبیه خورشید به زنی که برای دارِ قالی پشم می ریسد و تشبیه گرگ به انسان پیری که دندانش را می کشد، طبیعت لطیف و خشن را با خیال خود رام می کند و مجموعه آن را در کنار هم در اختیار ذوق آدمی می گذارد و از رام شدن طبیعت، پیدا شدن رابطه جدیدی بین مظاهر طبیعت و بین انسان و طبیعت و از احساس سلطه خیالی آدمی بر طبیعت، ذوقی نوین نصیب مخاطب می شود که این خود از نشانه های محبوبیت رمانتیسم به حساب می آید.

آلفرد دوموسه، شاعر رمانتیک، در سال ۱۸۴۲ گفته است که «باید هذیان گفت» آنچه باید بیان کرد، هیجان شاعر است و آنچه باید به دست آورد هیجان مردم (سیدحسینی ۱۳۸۹/۱: ۱۸۰).

بیر سؤروشون بو قارقانمیش فلکدن

نه ایستیر بو قوردوغی کلکدن

دینه گنجیرت اولدوزلاری الکدن

قوی تۆکۆلسۆن، بو ینر یۆزی داغیلین

بو شیطانلیق قورقوسی بیر ییغیلین

(باری از این فلک نفرین شده پرسید که از این همه نیرنگ چه می خواهد. به فلک بگوید که ستاره ها را

غربال کند و همه را به روی زمین بریزد تا نظام های شیطانی بر هم خورند.)

بیر اوچیدیم بو چیرینان یلین

باغلاشیدیم داغدان آشان سلین

آغلاشیدیم اوزاق دۆشن اثلین

بیر گۆریدیم آیریلیغی کیم سالدی

اۆلکه میزده کیم قیریلدی، کیم قالدی

(ای کاش می توانستم که با این باد تپنده پرواز کنم، با این سیل مسابقه دهم، با مردمان هم آواز بگیریم؛ آن

گاه می فهمیدم که بنای جدایی را که گذاشت و در سرزمین ما چه کسی مُرده و چه کسی زنده است.)

در این دو پاره شعر، شهریار آرزوهایی در حدّ هذیان به تصویر کشیده است و عواطف خود را به نمایش

گذاشته است. هر کس بتواند در عواطف او مشارکت کند، از ایّام شیرین و از دست رفته کودکی احساس

تأثر و از ایّام تلخ پیری آمیخته با تنهایی و مصیبت از دست رفتن عزیزان، احساس تأسف می کند.

در مکتب رمانتیسم مطلوب این است که تصویرآفرینی های شاعر صبغه شخصی و محلی داشته باشد.

در این صورت اثر هنری طبیعی، صادق و صمیمی تجلّی می کند و آشنا شدن خواننده با عناصری از

فرهنگ و سُنن بومی یک محل، به او لذّتی ماورای لذّت عمومی که از اثر هنری نصیب می شود،

می بخشد:

خجّه سلطان عمّه دیشین قیساردی

ملا باقر عم اوغلو تر میساردی

تندیر یانپ، تۆستی اوی باساردی

چایدانیمیز ارسین اؤسته قایناردی

قؤورقامیز ساج انوستونده اویناردی

(عمّه‌ام، خدیجه‌سلطان، عصبانی می‌شد، پسر عمو، ملّا باقر، فوری قهر می‌کرد، دود تنور خانه را پر

می‌کرد، آب کتری روی سیخ بر سر تنور می‌جوشید و گندم برشته در تابه می‌رقصید.)

بایرام اؤلوب، قیزیل پالچیق ازللر

ناققیش ووروب، اوتاقلاری بزللر

طاخچالارا دؤزمه لری دؤزللر

قیز- گلینین صندوقچه‌سی، حناسی

هؤسله نر آناسی، قایناناس

(با رسیدن عید گِل سرخ را نرم می‌کنند، آن را نقش می‌زنند و اتاق‌ها را تزئین می‌کنند، اشیای تزئینی را

به طاقچه‌ها می‌چینند؛ صندوقچه‌ها و حنای دختران و نعره‌وسان [دیدنی است]؛ مادران و مادرشوهران

آنان سر ذوق می‌آیند.)

در این دو بند، شاعر به صُور خیال قناعت نکرده بلکه به روش رمانتیستی تصاویری کامل و به عبارت

دیگر تابلوهایی زنده و ساده و دلربا از حیات مادی و فرهنگی محلّ زندگی خود به نمایش گذاشته است.

از دیگر ویژگی‌های مکتب رمانتیسم واقع‌گریز بودن آن است که برخی از جلوه‌های آن در شعر رمانتیک

فارسی نیز بازتاب یافته است. این واقع‌گریزی - که برخاسته از نگرشی عاطفی نه خردورزانه به واقعیت

است - به گونه‌های متنوعی در ادبیات و شعر رمانتیک دیده می‌شود: پناه بردن به روزهای شیرین گم‌شده

موهوم یا واقعی در گذشته‌های دور، سرمست شدن از حلاوت خاطرات دوران کودکی، آرزوی بازگشت

به دامن پرنقش و نگار و بی‌آلایش طبیعت و زندگی ساده روستایی و شبانی، نقد و نفرین تمدن جدید و

آرزوی بازگشت به عصر سنت و دوران ماقبل تجدد، از جمله نمودهای این واقع‌گریزی رمانتیک است

(صدری‌نیا ۱۳۸۲، ۲۰۴). هنرمند رمانتیک زمانی که فضا را متناسب برای نفس کشیدن خیال و سیر و پرواز

آن نمی‌بیند و محیط پیش‌رو برایش خوشایند نمی‌آید، به واقع‌گریزی روی می‌آورد:

یومورتانی گؤیچک، گوللی بؤیاردیق

چاققیشدیریب، سینانلارین سؤیاردیق

اؤینماقدان بیرجه مگر دؤیاردیق

علی منه یاشیل آشیق ونوردی

ایرضا منه نوروزگؤلی درردی

(تخم مرغ را به زیبایی رنگ می‌کردیم، به هم می‌زدیم و پوست تخم مرغ شکسته را می‌کنیدیم، از بازی

هرگز سیر نمی‌شدیم؛ علی به من قاپ سبز می‌داد، رضا به من زنبق کوهی می‌داد.)

حیدربابا، شیطان بیزی آزدیریپ

محبّتی اؤرکلردن قازدیریپ

قره گؤنؤن سرنوشتین یازدیریپ

سالیب خلقی بیر- بیرینین جانینا

باریشیغی بلشدیریپ قانینا

(حیدربابا، شیطان ما را گمراه کرده، محبّت را از دل‌ها کنده است، سرنوشت‌ها را سیاه نوشته است،

مردمان را به جان هم انداخته است، آشتی را به خون خود آغشته کرده است.)

گؤز یاشینا باخان اؤلسا، قان آخماز

انسان اؤلان خنجر بلینه تاخماز

آمما حییف کؤر توتدوغون بوراخماز

بهشتیمیز جهنّم اؤلماقدادیر

ذی حجه میز محرم اؤلماقدادیر

(اگر به اشک مردم توجه شود، خونی ریخته نمی‌شود، انسان شمشیر به کمر نمی‌بندد، اما حیف که نادان

خود را مستحق می‌داند، بهشت ما به جهنّم تبدیل می‌شود، ذی‌حجه ما به ماه عزاداری تبدیل می‌شود.)

در این پاره‌ها شهریار به بازگشت به ایّام شیرین اما گم‌شده کودکی علاقه نشان می‌دهد و همچنین ضمن

گِلّه از آثار تمدّن و تجدد و سنت‌گریزی، آینده تاریکی را برای اهل تمدّن پیش‌بینی می‌کند. نه تنها در

منظومه حیدربابا، بلکه در اشعار فارسی نیز از بارزترین موتیف‌ها، نقد مظاهر و پیامدهای تمدّن جدید و

آرزوی بازگشت به دامن طبیعت و دوران ساده ابتدایی است. در طول تاریخ اکثر رمانتیک‌ها زندگی ساده

و غیراستثاری را می‌ستودند و البته به خود طبیعت هم احترام می‌نهادند. آنان با دیدگاهی مبتنی بر

تیرگی حال و چشم‌انداز آفاق آینده در آرزوی بازگشت اشتیاق‌آمیز به گذشته‌های ساده طبیعی بودند. به اعتقاد برخی، رمانتیسم اعتراض هنرمند رمانتیک علیه ماشینی‌کردن زندگی و تخریب ارزش‌های بشری و مسخ شئون انسانی بود. به عبارت دیگر رمانتیسم فریاد اعتراض‌آمیز هنرمند علیه بندگی انسان آزاد، علیه تبدیل شدن شهرها به اردوگاههای فقرزده اسیران کارخانه‌ها و علیه رقابت آزاد بود (ثروت ۱۳۸۷: ۷۳). مثلاً دل‌شکستگی حاصل از نتایج خردگرایی و صنعت موجب می‌شود که روسو با تبلیغ زندگی ساده روستایی شعار معروف «بازگشت به طبیعت» را با هدف بازیافت اصالت انسانی سردهد. او مخالف استبداد و استثمار موجود در زندگی شهرنشینی و هدف عمده‌اش عودت بشر به اصل و طبیعت واقعی او، یعنی به زندگی ساده، صمیمی، جمعی یعنی غیراستثماری روستایی است. آن نوع از زندگی که پُر از سادگی و بی‌ریایی است و در آن همه زحمت می‌کشند و کسی را حق برتری بر دیگری نیست (ثروت ۱۳۸۷: ۷۲). روسو در پاسخ به این سؤال که: آیا پیشرفت علوم و صنایع در تصفیۀ اخلاق مؤثر بوده‌است یا نه؟ چنین استدلال می‌کند که: «به جرئت ادعا می‌کنم که حالت تفکر مخالف طبیعت است و شخص متفکر (روشنفکر) حیوان فاسدی است. او با قاطعیت اعلام می‌دارد که تمامی فسادها از تمدن ناشی می‌شود مخصوصاً از مالکیت زمین و دیگر دارایی‌ها.» به موازات این تمدن‌گریزی و نقد و نكوهش نمودهای آن - که در زندگی پرتصنع شهری جلوه‌گر است - رمانتیسم منادی بازگشت به طبیعت و زندگی ساده و بی‌آلایش روستایی و شبانی است و اساساً شعر رمانتیسم، شعری است طبیعت‌گرا. این رویکرد ویژه به طبیعت علاوه بر اینکه آثار رمانتیک را از توصیف‌های ستایشگرانه طبیعت و مناظر پرنقش و نگار بکر و وحشی آن پر کرده است، به شیوۀ توصیف طبیعت در این قبیل آثار، صبغۀ متفاوتی بخشیده است. برخلاف آثار کلاسیک - که توصیف بیرونی طبیعت را وجهۀ نظر خود قرار می‌دهند - در رمانتیسم این توصیف با ادراک درون‌گرایانۀ طبیعت و همدلی با آن همراه است و حالات و خصوصیات طبیعت به تعبیر فورشت در پیوند با احساسات انسان بیان می‌شود (فورست ۱۳۷۵: ۵۳). همچنین در مکتب رمانتیسم علاقه و ویژه به طبیعت و ستایش آن به حدی است که به رواج صنعت پرسونیفیکاسیون (personification) در شعر رمانتیک منجر می‌شود. به موجب درخواست رمانتیک‌ها میان بشر و طبیعت همانندی و توازنی برقرار است و استغراق در طبیعت دل‌مشغولی همیشگی و اصلی رمانتیک‌ها به شمار

می‌رود. این دیدگاه به وفور و به روشنی در اشعار فارسی و ترکی شهریار ترسیم و تبیین شده‌است، کما اینکه در پاره‌های مذکور دیدیم. در همین پاره‌ها گرایش به طبع کودکانه و طبیعت روستا و گریز از تمدنی که انسان را از آن دو دور می‌کند، با روحیه حساسش پیوند و علقه‌ای دیرینه دارد. در اشعاری چون «جهان صنعتی، آرزوهای شاعرانه، بادنجان بد آفت ندارد، پیام دانوب به جامعه بشری، دامن‌نجات، اندیشه و آرزو، برگشت جاهلیت، سیزده به در، و...» این روحیه را می‌بینیم:

جهان جهتم جور زمان شده است ای کاش / که بازگشت به دوران باستان بودی

نه دود و دوده این زندگی ماشینی / نه این تمدن آتش به دودمان بودی

نه درق و بوق و نه این قتل عام ماشین / کاش باز قافله و زنگ کاروان بودی

نه توپ و تانک و نه جنگ نژاد و نه تبعیض / جهان به صلح و صفا غیرت جنان بودی

نه سنگ بستن و نه سگ گشودن قانون / نه درد بر دل و دارو به دیلمان بودی

نه شهریار به تضمین خواجه می‌فرمود / «که حال ما نه چنین بودی ار چنان بودی»

(همان: ۲۳۵/۲)

در شعر او تمامی جلوه‌های طبیعت - از گل و سبزه گرفته تا شب و طوفان - همه حواس شاعر به حساب می‌آیند که هر یک در نظام طبیعت به کاری گماشته شده است:

شب بود و نهیب باد و طوفان / می‌کوفت در اتاق با مشت

رگبار به شیشه‌های الوان / خوش ضربه گرفته با سرانگشت

تصویر چراغ پشت شیشه / هی شعله کشیده باد می‌کشت

هم شوق به دل مرا و هم بیم

آن ابر تئک به یاد دریا / بر دامن سبزه اشک می‌ریخت

بر لاله گوش شاخه گل / آویزه ژاله چون در آویخت

لبخند گل عقیق و خاموش / بلبل به غزل‌سرایی انگیخت

من بی تو دلم گرفته چون ابر

(همان: ۵۷۰-۵۷۱)

در این اشعار، شهریار خود را به جای قهرمانان افسانه‌ای و شخصیت‌های رمان‌های مُدرن می‌گذارد و نیازهای روانی خود را با سوز و صداقت بیان می‌کند، طوری که در مخاطب اثر می‌گذارد و آنچه در رمانتیسیم به «من» فردی معروف است در مقابل آنچه در مکتب کلاسیک به «ما»ی جمعی معروف است، قرار می‌گیرد. بنابراین از طریق همذات‌پنداری مخاطب با شاعر، آن «من» فردی مفهوم نوع انسان را القا می‌کند.

نتیجه

شهریار در منظومه حیدربابا روستا را در توصیفات خود غیرمستقیم معرفی کرده است. در معرفی او با این عناصر آشنا می‌شویم: حیوانات و گیاهان و محصولات کشاورزی محیط روستا، عمارت‌های روستایی، قصه‌ها و امثال و حکم و دعاها و نفرین‌های محلی، وضع و گذران و اسباب معیشت مردم روستا، گرایش‌های فرهنگی و مذهبی اهل محل، آب و هوا، نام مزارع و مراتع روستا، اسامی برخی از مکان‌ها و آبگیرها و چشمه‌های محلی، برخی از مشاغل روستایی، روابط روستاییان و اقوام و اعضای خانواده با هم، محل تأمین آب روستا، فرش و لباس محلی، آداب و مراسم زندگی و محل تحصیل کودکان. شاعر در تبیین این‌ها از توصیف‌های زنده و ساده و دل‌نشین به گونه‌ای استفاده کرده است که هم خواننده را مجذوب می‌کند و هم او را با خاطرات کودکی شاعر آشنا می‌کند و اگر در خواننده‌ای بهره‌ای از حس نوستالژیک ایام کودکی و محیط و زندگی روستایی باشد، او را کاملاً مجذوب و متحیر می‌کند. بدین جهت تعدادی از مشخصات آثار هنری رمانتیک را در این مجموعه به آسانی می‌توان دید.

پی‌نوشت

۱. برای آشنایی با شرح حال مفصل و توصیفی شهریار نک. علیزاده ۱۳۷۴، آیین‌پور ۱۳۸۲ و ثروتیان ۱۳۸۵.

منابع و مآخذ

- آیین‌پور، یحیی، (۱۳۸۲)، از نیما تا روزگار ما، تهران: زوّار.
 ثروتیان، بهروز، (۱۳۸۵)، شهریار ملک سخن، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
 ثروت، منصور، (۱۳۸۵)، آشنایی با مکتب‌های ادبی، تهران: سخن.

- جعفری، مسعود. (۱۳۷۸)، سیر رمانتیسم در غرب، تهران: مرکز.
- سید حسینی، رضا. (۱۳۷۶)، مکتب‌های ادبی (۲ جلد)، تهران: نگاه.
- شفیعی، محمدرضا. (۱۳۹۰)، با چراغ و آینه، تهران: سخن.
- شهریار، محمّدحسین. (۱۳۹۱)، دیوان اشعار (۲ جلد)، تهران: نگاه زَرین.
- شهریار، محمّدحسین. (۱۳۸۶)، کلیات اشعار ترکی، تهران: زَرین.
- صدری‌نیا، باقر. (۱۳۸۲)، «جلوه‌های رمانتیسم در شعر شهریار»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم و انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۴۶.
- علیزاده، جمشید. (۱۳۷۴)، «به همین سادگی و زیبایی»، یادنامه استاد شهریار، تهران: مرکز.
- فورست، لیلیان. (۱۳۷۵)، رمانتیسم، ترجمه مسعود جعفری، تهران: مرکز.
- مشرف، مریم. (۱۳۸۲)، شهریار مرغ بهشتی، تهران: ثالث.
- ولک، رنه و وارن، آوستن. (۱۳۷۳)، نظریه ادبیات، ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، تهران: علمی و فرهنگی.

نماز شام مرغ سخی ره دیو میجوید / سوگو مریم لاله شبنم تن از بهر تو میجوید
 تنیده لولک لرنده در بار تو میبرد / شنگد باد و سرگردان بدینال تو میبرد
 سرافنده پیر ز گس همه خواب و بخت / سکوت شب همه فب از عشق تو میگوید
 زمان با چنگ فروید که در درام آواز / زبانی که در بهر تو میگوید
 بر چرخش کون کورده بند زبانا / فلک یک جاده آینه است بر لاله کون
 بخت و بخت تو یک بخت میخواند / که در تپنده بالوایان بخت و دعوت
 در این برده اگر نور و لاله است بر تو / که جز در او کفر و دی نیست بدیده او کون
 سخن بازید شیرین کنی چنگ شب / سخن بازید شیرین کنی چنگ شب
 زبنت ابرو سبکین آینه که مستوری / زلف که بهار لپسین آینه که نهانی
 بگفت بخت دلاوری که مرید بگوشت / من بودای سرگشته راه خط میخوانی
 چه داور سر بهار تو صد آینه کند و لاله / بغول جنت و نهانم از خویش میرانی
 کجای برده بگیر از رخ از شوخ مهتاب / کجای برده بگیر از رخ از شوخ مهتاب
 لاله مرکب بل زمان اندوای حیرت / بودی جمل لبهام و جادوی تو بام
 زمین و بهمن بسته قطره کاروان بام / بودای جمال کعبه کوی تو بام
 بنور بار من کفایت میفرستد / نمیدانم بهدخ با میسر تو بام
 نمانم باده پیمانه است با تو پیمانه / نمانم باده پیمانه است با تو پیمانه